پاسخ به شبهات

ناصر فقيه‏

در شماره پيشين، در مورد معناى شفاعت و پاسخ به دو شبهه در اين رابطه سخن به ميان آمد. اينك به ادامه مبحث مى‏پردازيم:

يكى از سؤالات مطرح شده در رابطه با شفاعت، اين بود كه شفاعت با توحيد سازگارى نداشته و لازمه شفاعت اين است كه رحمت شفيع بر رحمت خداوند غلبه داشته باشد. در پاسخ مى‏گوييم: اگر ما شفاعت كننده را در شفاعت، مستقل بدانيم، در اين صورت اشكال وارد است. در حالى كه طبق اعتقادات قرآنى و وحيانى مسلمين، هيچگاه شفاعت كننده به طور مستقل نمى‏تواند كسى را شفاعت كند، بلكه به اذن خداوند متعال، شفاعت مى‏كند و در واقع اين خود خداست كه شفاعت كننده را برمى‏انگيزد تا واسطه شفاعت براى گنه كاران گردد. چنانچه در مقدمات بحث نيز گذشت كه خداوند براى مغفرت، واسطه قرار مى‏دهد، همان طور كه براى رحمت‏هاى ديگر خويش، واسطه قرار داده است. پس اين خداست كه راضى به شفاعت، شده و شافع را براى شفاعت برمى‏انگيزد و هيچ گاه شفاعت كننده، مستقل در شفاعت نيست؛ چنانچه خداى متعال نيز مى‏فرمايد: «من ذا الّذى يَشفع عِندَه إلّا بإذْنِه»؛1 كيست كه در نزد او شفاعت كند، مگر با اجازه او.

«ما مِن شفيعٍ إلّا من بَعد إذنِه»؛2 هيچ كس شفيع نيست، مگر به اذن او.

«و لا تَنفعُ الشَّفاعَةُ عِندَه إلّا لِمَن أذِنَ لَه»؛3 هيچ شفاعتى نزد او فايده‏اى ندارد، مگر كسى كه خدا به او اجازه دهد.

«يَوْمَئِذٍ لا تَنفعُ الشَّفاعةُ إلّا مَن أذِنَ لَه الرَّحمنُ و رَضِىَ لَه قَولاً»؛4 در آن روز، شفاعت هيچ كس سود نبخشد، جز آن كس كه خداى رحمن به او رخصت دهد.

از آيات فوق چنين برمى‏آيد كه شفاعت كننده، مستقل در شفاعت نبوده و فقط به اذن خداوند سبحان مى‏تواند شفاعت كند. استاد مطهرى (ره) نيز در اين رابطه مى‏فرمايد: در شفاعت‏هاى باطل شفيع تحت تأثيرگناه كار قرار مى‏گيرد و مشفوع عنده (صاحب قدرت) تحت تأثير شفاعت كننده قرارمى گيرد، ولى در شفاعت صحيح، برعكس مى‏باشد. يعنى صاحب قدرت (خداوند) علت مؤثر در شفيع است، و شفيع تحت تأثير اوست. سلسله جنبان رحمت در شفاعت باطل (اگر رحمتى فرض شود) گناه كار است، ولى در شفاعت صحيح، خداوند است. اين كه قرآن كريم مى‏فرمايد:«قُل لِلّهِ الشَّفاعةُ جَمِيعاً»5 و آياتى كه شفاعت را در انحصار خداى متعال مى‏داند، بدين معناست كه شفاعت كنندگان، همه تحت تأثير خداى متعال شفاعت مى‏كنند و مستقل نيستند، چنان چه در فلسفه الهى نيز ثابت شده است كه واجب الوجود بالذات، واجب من جميع الجهات و الحيثيات است. يعنى همان طور كه واجب الوجود در ذات خود معلولِ غير نيست، در صفات و افعال خود نيز امكان ندارد كه تحت تأثير علتى قرار گيرد. او مؤثر محض است و از هيچ چيز انفعال و تأثير پيدا نمى‏كند.6

بنابراين پاسخ سؤال مورد بحث به خوبى روشن مى‏گردد كه شفاعتِ شفاعت كنندگان تحت تأثير خود خداوند بوده و رحمت و مغفرت فوق رحمت‏هاى ديگر و غالب بر آن‏ها مى‏باشد و شافعين فقط واسطه‏هايى بين رحمت الهى و گناهكاران مى‏باشند.

اما اشكال بعدى بر شفاعت كه درخواست از شفاعت كنندگان را پرستش آن‏ها مى‏شمارد:

با توجه به مطالب گذشته و اين كه شفاعت كننده مستقل در شفاعت نيست و به اذن خداوند متعال مى‏تواند شفاعت كند، روشن مى‏گردد كه درخواست كننده شفاعت، اگر به شفيع به ديده استقلال نگاه كند، مشرك گرديده است، ولى اگر شفيع را مظهر رحمت حق بداند و توجه داشته باشد كه شفيع به اذن خداوند متعال شفاعت مى‏كند، در اين صورت، به هيچ وجه مشرك نبوده، بلكه تعاليم دينى و قرآنى نيز به ما همين را مى‏آموزد كه براى هر كارى و عملى، خدا را مستقل بدانيم، ولى از واسطه‏ها نيز كمك بگيريم. البته نكته مهم اين است كه وهابيون كه مطرح كنندگان اين شبهه مى‏باشند، براى اعتقاد خويش، تمسك به قرآن كريم جسته و آيه زير را دليل بر سخن خويش مى‏گيرند: «وَ يَعْبُدونَ مِن دُون اللّهِ ما لايَضُرُّهُم وَ لايَنفَعُهُم وَ يَقولونَ هؤلاءِ شُفعاؤُنا عِندَ اللّهِ»؛7 بت‏هايى را به غير خدا مى‏پرستند كه به آن‏ها هيچ سود و زيانى نمى‏رساند و مى‏گويند كه اين بتان شفيعان ما نزد خدا مى‏باشند.

بنابراين آيه، هر نوع شفاعت خواهى از غير خدا، شرك و پرستش شفيع خواهد بود. در پاسخ به دو نكته اشاره مى‏گردد: اولاً، اگر قرآن كريم آنان را مشرك مى‏نامد، نه از اين نظر است كه آن‏ها از بت‏ها شفاعت خواهى مى‏كردند، بلكه علت مشرك بودن آن‏ها اين است كه آن‏ها بت‏ها را مى‏پرستيدند تا در نهايت، آن‏ها را شفاعت كنند. لذا اگر شفاعت خواهى از بت‏ها، پرستش بت‏ها محسوب گردد، ديگر نيازى نيست كه «يعبدون» را هم اضافه كند. اين كه اين دو جمله به يكديگر عطف شده‏اند، دليل است بر اين كه پرستش بت‏ها غير از مسأله شفاعت خواهى از آنان بوده است. ثانياً بر فرض كه علت شرك بت پرستان، شفاعت خواهى آنان بوده باشد، ولى ميان اين نوع شفاعت خواهى و شفاعت خواهى مسلمانان، فاصله زيادى است. آنان، بتان را مستقل در شفاعت و مالك شفاعت مى‏دانستند، ولى مسلمانان شفيعان را كارگزاران خدا دانسته و معتقدند كه بدون اذن الهى، هيچ كس و هيچ چيز نمى‏تواند شفيع انسان واقع گردد.8

در پايان، به يك مسأله مهم ديگر در باب شفاعت اشاره مى‏گردد و آن اين است كه: مخالفان شفاعت، براى ادعاى خويش، به آياتى از قرآن كريم استناد جسته و گفته‏اند: قرآن كريم نيز شفاعت را مردود شمرده است، مثلاً آيه 254 سوره مباركه بقره مى‏فرمايد:

«يا أيّها الّذين آمنُوا أنفِقُوا مِمّا رَزَقناكُم مِن قَبلِ أن يَأتى يَومٌ لا بَيعٌ فيهِ وَ لا خُلّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ»

اى اهل ايمان! از آن چه روزى شما كرديم، انفاق كنيد. پيش از آن كه روزى بيايد كه نه كسى براى آسايش خويش چيزى تواند خريد و نه دوستى و شفاعتى به كار آيد.

همچنين آيات 48 و 123 سوره بقره، 53 سوره اعراف، 101-98 سوره شعراء، 18 مؤمن و آيات 48-46 سوره مباركه مدثر نيز بر همين مطلب دلالت دارند.

در پاسخ به اين مسأله، ابتدا بايد اين نكته را متذكر شد كه آيات قرآنى در يك موضوع را بايد كنار هم قرار داد و آن گاه نتيجه گرفت، تا ديدگاه صحيح قرآن كريم به دست آيد. چنان چه در آيات ديگر شفاعت مى‏بينيم كه خداوند در يك سرى از آيات، شفاعت را مختص خود مى‏داند: نظير آيات انعام/ 51 و 70، سجده/ 4، زمر/ 44 و در آيات ديگرى، شفاعت ديگران را نيز اثبات مى‏نمايد، منتهى به اذن خداوند متعال. بنابراين اگر آيات شريفه را در اين رابطه در كنار يكديگر قرار دهيم، اين نتيجه به دست مى‏آيد كه شفاعت را نمى‏توان با آيات قرآن نفى كرد؟! اما اين سؤال باقى است كه چرا آيات فوق‏الذكر، شفاعت را انكار مى‏نمايند؟ براى پاسخ روشن، به بررسى تك تك آيات مى‏پردازيم:

آيات 48 و 123 سوره بقره، به گواهى آيات قبل و بعد آن‏ها، مربوط به نفى شفاعتى است كه يهود درباره خويش قائل بودند، و «إتَّقُوا» نيز خطاب به آنان مى‏باشد. آيه ما قبل هر دو، اين است: «يا بَنى إسرائيلَ اذْكُروا نِعمَتِىَ الَّتى أنْعَمتُ عَلَيكُم و... 9».

اين دو آيه ناظر به شفاعتى است كه بنى اسرائيل درباره خويش معتقد بودند و مى‏گفتند: ما فرزندان پيامبران هستيم و هر اندازه بار گناه ما سنگين باشد، پدران ما در حق ما شفاعت خواهند كرد. اين نوع شفاعت بى‏قيد و شرط كه دست فرزندان پيامبران را باز بگذارد و انتساب آنان به خاندان رسالت، براى شفاعت آنان كافى باشد، شديداً مورد انكار اسلام قرار گرفته است؛ زيرا آيين اسلام ملاك نجات را ايمان و عمل صالح مى‏داند، نه نسب و خويشاوندى. لذا قرآن كريم شفاعت مورد نظر بنى اسرائيل را نفى كرده و مى‏فرمايد: «وَ اتَّقُوا يَوماً لا تَجزى نَفسٌ عَن نَفسٍ...»10

آيه 53 سوره اعراف (كه از نحوه گفتار كفار و همچنين از جمله «قدخسروا» فهميده مى‏شود كه آنان شافعانى ندارند و الا اگر شفيع داشتند، در خسران نمى‏افتادند)، و آيات 101-98 سوره شعرا و آيات 48-46 سوره مدثر و همچنين آيه 18 سوره مؤمن، همگى به صراحت، عدم شفاعت را به كفار نسبت داده‏اند و البته آن‏ها نيز به دليل آن كه خود، راه مستقيم را نپذيرفته و در تاريكى‏ها فرو رفته‏اند، تا اين كه بر دل آن‏ها مهر و ختم نهاده شده است، ديگر هيچ زمينه‏اى براى شفاعت شافعان باقى نگذارده‏اند و الا رحمت خدا فراگير مى‏باشد.

پى‏نوشت‏ها:

1- بقره / 255.

2- يونس/ 3.

3- سباء/ 23.

4- طه/ 109.

5- زمر / 44.

6- استاد مطهرى، عدل الهى، ص 239-237 (با اندكى تغيير).

7- يونس/ 18.

8- آيت‏الله سبحانى، آئين وهابيت، ص 262-261.

9- بقره/ 122 و 47.

10- آيت‏الله سبحانى، منشور جاويد، ج 8، ص 33.